



درآمد

حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی عزیزی (متولد ۱۳۴۸ خرم‌آباد) در زمان شهادت شهید محراب اشرفی اصفهانی، فقط سیزده سال سن داشته است. اما باقیات صالحات برجای مانده از آن بزرگوار در روزگار جوانی این عالم و مدرس حوزه و اهل منبر منتقل شده و چند سال از عمر پژوهش‌گر و محقق امروزی ما را به خود اختصاص داده است. عزیزی ذهن پویایی دارد و یک دم از آموختن باز نمی‌ایستد. او با ژرف‌کاوی در «مجمع‌الشتات» شهید محراب غور کرده و دو کتاب مشابه - اما با نام‌هایی متفاوت - از روی این اثر جاویدان برون کشیده و آن‌ها را به زیور طبع آراسته است. «دمی با پیر سالک» و «اخلاق از دیدگاه شهید اشرفی اصفهانی» دو، سه سالی پیش‌تر نیست که به‌دست مشتاقان مفاهیم عمیق دینی رسیده‌اند، با این تفاوت که دومی شکل شسته‌رفته و منقح‌تر اولی به‌شمار می‌رود. در این گفت‌وگو حجت‌الاسلام عزیزی از احوالاتی که با آثار شهید محراب داشته، گفته و ما را میهمان برداشت‌های زیبایش از شخصیت علمی آن گران‌قدر و افق دید او کرده است.

مؤمن حقیقی، مجمع نقیض‌ها...

شهید محراب در گفت‌وگو و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام مجتبی عزیزی

طبعاً سعی می‌کنیم که در مطالعه اولیه قبل از نوشتن و تحقیق اولیه با یک دقت موشکافانه قضیه را ببینیم. و با همین پیش‌زمینه سراغ مجمع‌الشتات رفتید.

مجمع‌الشتات چون حاوی مباحث کلامی بود هم‌زمان با این‌که این کتاب به‌دست من رسید، در مرکز جهانی علوم اسلامی که الآن شده «جامعه المصطفی‌العالمیه»، من مباحث کلامی را تدریس می‌کردم، مباحثی در کلام داشتیم به‌عنوان معارف شیعه، گروه شیعه‌شناسی و ادیان مذاهب مرکز جهانی مدرسه عالی امام خمینی (ره) که در قم هست و خاص طلاب خارجی است. خلاصه این کتاب را من مطالعه کردم، دیدم که از عیار بسیار فوق‌العاده‌ای برخوردار است و با شخصیت علمی شهید اشرفی اصفهانی در سطح یک هاله آشنا شدم، چرا که به‌سبب این‌که مجمع‌الشتات کتابی است که هم‌چنان از نامش پیداست دارای پراکندگی است، آن هم نه از حیث موضوعی، بلکه به‌زعم تبویب نسبتاً خوبی، ولی این تبویب خیلی من را ارضاء نکرد.

تبویب یا باب‌بندی کتاب کار شهید بود یا

بعد از شهادت‌شان انجام شده بود؟

نه، بعد از شهادت‌شان انجام شده بود. من منبری هستم و بد نیست در همین جا با ساده‌ترین کلمات، «علم کلام» را برای خوانندگانی که کم‌تر با این مقوله آشنا هستند توضیح دهم.

علم کلام، علم اصول اعتقاداتی یعنی توحید، نبوت، امامت و معاد است. این توضیح مختصر را به

بود، من را برای تدریس دعوت کردند. در آن حوزه که ابتدا فلسفه تدریس می‌کردم و بعد دامنه آن به فقه و اصول هم کشیده شد. این بخشی از ماجرای آشنایی ما بود. بعد ایشان ما را دعوت کردند برای منبر، و ما منبر می‌رفتیم. تا این‌که متوجه شدیم از شهید اشرفی اصفهانی کتابی منتشر شده است به نام «مجمع‌الشتات». حاج حسین آقا هر هفت جلد مجمع‌الشتات را به من هدیه داد و من هم مطالعه کردم. معمولاً هم ما عادت

به‌سبب این‌که مجمع‌الشتات کتابی است که هم‌چنان از نامش پیداست دارای پراکندگی است، آن هم نه از حیث موضوعی، بلکه به‌زعم تبویب نسبتاً خوبی که از این کتاب انجام شده بود، ولی این تبویب خیلی من را ارضاء نکرد.

کرده‌ایم که هر کتابی را با عیارسنجی مطالعه کنیم، یعنی مرور نمی‌کنیم، به‌قول کسبه به چشم خریدار به آن نگاه می‌کنیم ذات کار ما این‌طور است. مثلاً وقتی طلبه ما می‌خواهد برای پایان دوره درسی پایان‌نامه بنویسد فرضاً ما استاد راهنما هستیم، دقت می‌کنیم در مطالعات‌مان هم به همین صورت، چون می‌دانیم آن‌چه می‌گوییم و می‌نویسیم باید جوابگوی آن باشیم.

شما در اواخر حیات دنیوی حضرت آیت‌الله اشرفی اصفهانی، کودک و نوجوان بوده‌اید و هیچ‌گاه آن بزرگوار را ملاقات نکرده‌اید. چطور شد که به ایشان و عقاید و نوشته‌ها و شخصیت ایشان علاقه‌مند شدید و در بدو کارهای تحقیقاتی خود تصمیم گرفتید سومین کتاب‌تان را به ایشان اختصاص دهید؟ منظور این است که چه علقه بین شما و آثار شهید محراب وجود داشت تا این‌که در این سال‌ها به این آثار علاقه‌مند شدید؟

سؤال خوبی کردید، البته محبت و علاقه به شهید در همه هست و چیزی نیست که بتوان تخصیصی قائل شد. خوب، ما هم در دوره نوجوانی به جبهه رفتیم، چه دزدکی و چه رسمی و غیررسمی، به‌هر طریق با فرهنگ شهادت از طریق گوشت و پوست و استخوان‌مان آشنا شدیم. به‌رحال خانواده ما هم خانواده شهید بود و تعلقات خاطری به شهید داشتیم.

نوع تحقیقات من یا تدریس‌هایی که دارم در دو حیطه نمود بیش‌تری پیدا می‌کند: یکی در مسأله اهل بیت (ع) و حدیث و دوم در مباحث اخلاقی که ما زیاد وارد این حوزه می‌شویم، چه در تدریس‌هایی که در حوزه علمیه قم دارم و چه در کارهای قلمی و امثال این‌ها. من سال‌ها پیش، زمانی که هنوز به قم نرفته بودم، شاید ده، دوازده سال پیش با پسر حاج آقای اشرفی اصفهانی آشنا شدم. من امام جماعت مسجدی بودم و ایشان هم امام جماعت مسجدی بود، در منطقه تهران‌پارس، و ایشان در حوزه علمیه‌ای که آن را سرپرستی می‌کرد در تهران که حوزه علمیه خواران

این که ما چطور وارد این کار شدیم، این که ما از خود مجمع‌الشتات وارد شدیم. ورود ما به کار مجمع‌الشتات از این‌جا آغاز شد که من یک وقتی در مورد حضرت امیرالمؤمنین (ع)، مطلبی را در مجمع‌الشتات بر بالای منبر گفتم؛ در مسجد سیدالشهدای تهران پارس که حاج آقا حسین اشرفی اصفهانی امام جماعت آن مسجدند و در آن‌جا مشغولند، ایشان پای بحث ما بودند و خیلی با علاقه پرسیدند که شما کتاب را مطالعه کرده‌اید؟ من گفتم بله، من کتاب را مطالعه کرده‌ام به‌نظر آمده مباحثی که در کتاب در خصوص اهل بیت (ع) هست، خیلی به درد مردم عادی می‌خورد. ایشان گفتند: "مایلم که اگر رای‌تان مقدور است، کتاب را به فارسی برگردانید. ما هم آمدیم و مباحثی را که راجع به اهل بیت (ع) در کتاب مجمع‌الشتات بود و عمده آن‌ها در جلد ششم این کتاب است، جمع‌آوری و شروع کردیم به ترجمه مباحثی که در مورد معصومین (ع) بود.

در مورد همه معصومین (ع) بود؟

بیش‌تر، مباحث و مقالات در خصوص ولایت اهل بیت (ع) بود. مباحث کلی بود، ولی خوب، در بعضی جاها مباحث، مصداقی می‌نمود. مثلاً فرض کنید یکی از بحث‌هایی که واقعا به دلم نشست، این است که ایشان آزاری از محدثین و روایت‌گذاران می‌دهد که در هر قرن، چند نفر روایت‌گذار را از اهل سنت نقل کرده‌اند و این را اقتباس کرده بودند از «الغدیر» مرحوم علامه امینی، رضوان‌الله تعالی علیه کیفیت و محتوا به‌گونه‌ای بود که خیلی خوب من یادم است که وقتی مطالب ایشان را در عید غدیر سال گذشته در رادیو معارف گفتم، مردم خیلی خوششان آمد و استقبال کردند. مجموعه مطالبی که ایشان بیش‌تر از چهل سال پیش نوشته بود، به همراه بعضی از برداشت‌های لطیف ایشان از اهل بیت (ع)، من را هم به سمت شخصیت ایشان کشاند.

پس شما، آرام‌آرام، هدایت شدید به رگه‌ای از یک معدن طلا!

بله، یک وقتی هست که به شما می‌گویند یک آقایی یک کتابی دارد. من خودم را مثال بزنم: در مسجد جمکران به من گفتند کتاب غیبت شیخ طوسی را ترجمه کن و بگویم باشد. خوب، کتاب غیبت شیخ طوسی را، هر وقت که دیده بودیم، به‌عنوان استاد دیده بودیم، یعنی به این معنا که مثلاً یک روایتی می‌خواستیم که از ایشان نقل شده بود و می‌رفتیم به‌عنوان یک مرجع به آن نگاه می‌کردیم. حالا بنا بود من به‌عنوان کسی که خودم می‌خواستم تحقیق بکنم به این اثر نگاه کنم. با وجود این‌که شیخ طوسی را می‌شناختم و در برنامه‌های رادیویی‌ای که در رادیو معارف داشتم، گاهی از ایشان هم نقل می‌کردم، اما شیخ طوسی را که در اثر «کتاب غیبت» شناختم، به‌نظر آمد که خیلی متفاوت است با شیخ طوسی‌ای که من در حین کارهای فقهی دیده بودم. می‌شود گفت که آن یک سفر درون‌شهری بوده است و این یک سفر برون‌شهری.

بله، به‌دلیل این‌که عظمت شیخ طوسی در نحوه ورود و خروج در بحث‌ها مهم بود و صلاحیت‌شان در استدلال در کتاب الغیبه واقعا خیلی زیباست. من از مباحث راجع به اهل بیت (ع) شهید اشرفی اصفهانی، به این نکته رسیدم که حقیقتا این‌ها باید به‌نحو زیبایی



است. شما تلاش نکردید که این‌ها را در کنار هم قرار دهید؟

نه، ماهیت کار ما این نبود.

ماهیت کار شما چه بود؟

من مجمع‌الشتات را دیدم و از آن خیلی خوشم آمد. علتش هم این بود که اولاً درست است که این کتاب یادداشت‌های پراکنده است که به‌نظر بنده منظم شده، لیکن پراکندگی و آن ایجاز و کوتاهی‌ای که دارد فوق‌العاده کاربردی و عمیق است.

در اخلاق؟

نه، در کل مباحث اعتقادی و اخلاق. خوب، یک کتاب اولاً باید در عمق مطالب سیر کرده باشد، اما لغت ساده است و عمق بالاست و در کتاب مجمع‌الشتات این خصوصیت نیز هست که این کتاب، اثر عمیقی است و می‌شود به‌عنوان یک کتاب علمی از آن یاد

این سبب عرض کردم که در ادامه بحث مدام با این علم سر و کار خواهیم داشت.

مجمع‌الشتات با علم کلام چه کار کرده؟

مجمع‌الشتات آمده و همین‌ها را به‌صورت پراکنده آورده و همین پراکندگی‌اش برای من، نکته‌ای شده است. تقریباً می‌توان گفت که شهید اشرفی اصفهانی، بخش اعظم مسائل اعتقادی را به بحث گذاشته، البته نباید بگوییم به بحث گذاشته، بلکه به آن‌ها اشاره کرده است، زعمم این بوده و هست که حتی یک‌بار از آقا زاده ایشان، حاج آقا حسین، سؤال کردم و ایشان هم تقریباً با ما موافق بودند که مجمع‌الشتات در واقع یادداشت‌های آیت‌الله اشرفی اصفهانی است، یعنی نوشته‌هایی که ایشان اجمالاًش را بر روی کاغذ آورده و تحلیل و شرحش را در سینه نگاه داشته و به‌تدریج در خطبه نماز جمعه و درس‌هایی که داشته، بیان کرده است. چون ایشان در کرمانشاه کلاس‌هایی داشته و با علما جلسات زیادی داشته و نماز جمعه ایشان معمولاً از حیث علمی، نماز جمعه پربراری بوده است، که ما نیز یکی از خطبه‌ها را در همین کتاب اخلاق آورده‌ایم.

از این حیث که آن خطبه نمونه و برجسته بود آن را در کتاب درج کردید؟

آن خطبه به کارمان می‌آمد و به آن نیاز داشتیم و به موضوعات بحث‌مان نیز مرتبط بود. داشتیم می‌گفتم که مجمع‌الشتات یک کتابی بود پراکنده، شامل نوشته‌های پراکنده که بعداً تبدیل شده بود به یک کتاب منضبط، با باب‌های مختلف. این کتاب حاوی اصول اعتقادات و حاوی مباحث اعتقادی بود بخش‌هایی از این در کتاب مثلاً جلد هفتم و نیز جلد یک و تا آن‌جایی که به‌خاطر دارم در جلد سه شامل مباحث اخلاقی بود. یعنی در این کتاب شما مباحث اخلاق یا مباحثی در خصوص تاریخ اسلام و فلسفه احکام می‌دیدید که در یکی از جلد‌ها بالغ بر صد و چند صفحه، فقط به فلسفه احکام اختصاص دارد. به‌نظر می‌آید که یادداشت‌های شهید، توسط گروهی تویب شده باشد. شاید هم شهید بزرگوار این‌ها را، به‌عنوان کدهای تحقیقاتی، نوشته و بعضی‌ها را فرصت کردند که تقریباً به یک سرانجامی برسانند و بعضی‌ها را هم فرصت نکرده‌اند.

خطبه‌های نماز جمعه شهید تماماً موجود

ببینید کتاب مجمع‌الشتات شهید اشرفی اصفهانی در واقع یک یادواره و نوعی پاسداشت و بزرگداشت این بزرگوار است. حالا آن گروهی که این کتاب را آماده کرده‌اند، با چه انگیزه‌ای به‌سراغ این کار رفته‌اند من خبر ندارم...

انگیزه‌ای در شما ایجاد نشد که کار بهتری در خصوص مجمع‌الشتات انجام دهید؟

ببینید کتاب مجمع‌الشتات شهید اشرفی اصفهانی در واقع یک یادواره و نوعی پاسداشت و بزرگداشت این بزرگوار است. حالا آن گروهی که این کتاب را آماده کرده‌اند، با چه انگیزه‌ای به‌سراغ این کار رفته‌اند من خبر ندارم، ولی این را می‌دانم که این گروه یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های شهید را جمع‌آوری کرده و این یادداشت‌ها را نوشته‌اند. اما در بیان

برگردانده شود، شاید شصت درصد از کار را هم انجام داده بودم.

هیچ کس، قبل از شما این کار نکرده بود؟
نه، کسی این کار را نکرده بود. شاید یک‌سالی بود که اثر چاپ شده بوده ما بخشی از کار را انجام دادیم و متوجه شدیم که این نقصانی که همان اول هم عرض کردم در یادداشت‌های شهید بوده، اگر بخواهیم آن‌ها را تکمیل کنیم، روح کتاب دو تا می‌شود.
بخشید، فرمودید یادداشت‌های پراکنده این مجمع‌الشتات و عنوانش را خود شهید انتخاب کرده بودند؟

آن را من اطلاع ندارم، ولی این اسم را یک گروه تحقیق گذاشتند و اسم خوبی هم هست، یعنی این که حب، شهید که بحث‌شان جداسازی و حالا راجع به خود شهید هم بحث می‌کنیم که ظاهراً قصد دارید ما را بکشید به آن سمت... ما احساس کردیم که انجام این کار ممکن است نواقصی دربر داشته باشد، لذا آن کار را تعطیل کردیم و آمدیم به بحث‌های اخلاقی ایشان پرداختیم. دیدیم که این‌جا، شهید وارد این میدان شده‌اند، به‌صورت البته خیلی کوتاه کدهایی را در اخلاق داده بودند که این کدها امروزی بود.

چطور کوتاه و چطور تمام‌عیار؟
این که گفتم کوتاه بود، چون همه بحث‌ها کوتاه بود، مثلاً کم‌تر بحثی وجود داشت که سه صفحه باشد. دوم این که این کتاب مشحون از آیات و روایات است، یعنی شما هر صفحه‌اش را که باز کنید، آیات و روایات متعددی در آن می‌بینید. استاد شهید بزرگوار به آیات قرآن، استاد یک مفسر به آیه است؛ نه یک سخنران. فرق است بین یک سخنران و مفسر، نگاه یک سخنران با نگاه یک مفسر فرق دارد، سخنران نگاه می‌کند به این که الان مخاطب من چه می‌خواهد، اما مفسر مطلبی را می‌گوید که هم برای امروز شهد آن شیرین باشد و هم برای فردا. برای همین شما مجمع‌البیان را که برای مرحوم طبرسی است و مال چند صد سال پیش است، وقتی می‌خوانید از آن لذت می‌برید. نگاه ایشان به آیات، نگاه یک مفسر بود، نه کسی که بخواهد برای نماز جمعه خطبه بگوید یا یک واعظ. گرچه واعظ هم که بالای منبر می‌رود، به‌هرحال به یک آیه با دید

خیلی از کتاب‌ها این روحیه را دارند، یعنی مؤلف می‌آید به‌جای شما فکر می‌کند و خیلی از کتاب‌ها هم هست که به‌جای شما فکر نمی‌کند، بلکه فکر شما را در سطحی قرار می‌دهد که توان تشخیص پیدا کنید. من مجمع‌الشتات را از نوع دوم می‌دانم؛ مشروط بر این که خود شهید فرصت می‌کرد تا همه مباحث را کامل کند.

عالمانه نگاه می‌کند، اما به‌هرحال در حیطه منبرش نگاه می‌کند. شهید به آیات با تفسیر نگاه می‌کند، جالب است که بدانید در روایاتی هم که ایشان نقل می‌کند، در خط‌های نوشته این کتاب، من متوجه شدم که شهید امعان نظر خاصی نسبت به نقد روایت صحیح دارد؛ این یک و دوم این که ایشان از منابع عامه هم استفاده کرده‌اند.

منظورتان از خط‌های نوشته شهید چیست؟

شما هر کتابی را که مطالعه می‌کنید، بخشی از آن نوشته شده و بخشی نیز نانوخته است. نوشته‌ها را، آن نویسنده، با تفکس و با روح و جان‌ش نوشته است؛ نوشته‌ها را شما از سبک و سیاق او متوجه می‌شوید. یعنی نوشته‌ها جنبه درک عام دارد و نوشته‌ها را صاحب‌دلان می‌فهمند.

بله، مثالی می‌زنم برای شما: ببینید، در مورد کتاب‌هایی که نوشته می‌شود، شما وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید که نویسنده‌ها معمولاً مذاق‌های خودشان را گاهی در نوع تیوب وارد می‌کنند و این که چگونه منظم‌ش کنند. خوب، این از آن خط‌هایی است که ظاهراً نانوخته است. یا این که طرز تفکر خاصی را در نوشته‌ها القاء می‌کنند، مثل کار خبرنگاری که وقتی اخبار را می‌بینید، یک خبری را می‌گویند، بعد کنار آن حاشیه‌ای می‌آورند که درک شما را از آن خبر کانالیزه می‌کند و با یک کانال خاصی به شما این امکان را می‌دهند، یعنی ما به شما خبر می‌دهیم، البته به شرط این که در کانال فکری ما حرکت کنید. خیلی از کتاب‌ها هم این روحیه را دارند، یعنی مؤلف می‌آید به‌جای شما فکر

می‌کند و خیلی از کتاب‌ها هم هست که به‌جای شما فکر نمی‌کند، بلکه فکر شما را در سطحی قرار می‌دهد که توان تشخیص پیدا کنید.

مجمع‌الشتات از کدام نوع است؟

من مجمع‌الشتات را از نوع دوم می‌دانم؛ مشروط بر این که خود شهید فرصت می‌کرد تا همه مباحث را کامل کند. اگر شهید بزرگوار فرصت پیدا می‌کردند، اولاً این کتاب شاید بالغ بر پانزده جلد می‌شد. ثانیاً حقیقتاً یک چشمه نور می‌شد، یک سبیل می‌شد، یک راه می‌شد. شما کتاب‌های استاد مطهری رضوان‌الله تعالی علیه را ببینید، یکی از اختصاصاتی که کتاب‌های استاد مطهری دارد و حقیقتاً می‌توان گفت که شهید مطهری با تأییدات الهی به این فیض نائل شدند. این است که ایشان هیچ‌گاه به جای شما فکر نمی‌کنند. شهید اشرفی اصفهانی در نگاهش به حدیث، قرآن و مباحث، اصلاً این‌چنین نیست که جای ما بحث کند. در مباحث اخلاقی‌ای که دارند، موعظه کم‌تر به چشم می‌خورد. می‌آید از قرآن حرف می‌زند و وقتی از تقوا صحبت می‌کند، آیه می‌آورد. بنابراین کتاب مجمع‌الشتات را من کتابی با عمق دیده‌ام که واقعاً حیف است که مردم از آن فیض نبرند. اگر ما می‌خواستیم فقط مباحث کلامی آن را ترجمه کنیم، مجبور بودیم بعضی جاها شرح‌هایی طولانی بنویسیم. مثلاً راجع به حقیقت روح مطلب دارند. درباره عرش و کرسی مطلب دارند. در شرح اسماء و صفات مطالب خیلی نغز و زیبایی داشتند که موز بود و باید یک اطنابی ایجاد می‌شد، ما شرح و تفصیلی می‌نوشتیم و خود آن شرح و تفصیل، باعث می‌شد که گاهی کتاب، از مدار ایشان خارج شود.

در آن صورت دیگر می‌شد کتاب شما.

بله، شاید.

ببیند، مثلاً در عالم ادبیات گران‌ب‌های فارسی، پژوهندگان آمده‌اند و حافظ و مولانا را رمزگشایی کرده‌اند. الان ما یک گنجینه خیلی بزرگی از خوب و متوسط و زیر متوسط و ممتاز در مورد مولانا و مثنوی و دیوان حافظ داریم که مجموعه این‌ها بر تارک ادبیات ما می‌درخشد و جزو مفاخر کشور ماست. حالا شما در همین علم کلام و آثار بزرگان می‌بینید کاری که یک نسخه‌پرداز می‌کند، این است که می‌آید نسخ خطی را رمزگشایی می‌کند، یعنی این‌جا دیگر این‌طور نیست که آن اثر بشود اثر شما. ابتدا می‌خواهم پرسیم که آیا جلد ششم را شما، در اثر خودتان، کاملاً ترجمه کرده‌اید؟

بله، مخطوط آن الان در منزل است و بخش‌های عمده جلد ششم را من ترجمه کرده‌ام و رمزگشایی‌ای که شما می‌فرمایید، بله ما رمزگشایی هم می‌کنیم.

منظورتان از مخطوط چیست؟

یعنی با خط خودم است، چاپ نشده، هنوز کامل نیست، ولی برای تکمیل کار چندانی ندارد.

حالا در خصوص رمزگشایی آن بفرمایید.

ببینید، در یک کتاب، رمزگشایی به این شکل است که شما باید به مقاصد سراینده و نویسنده پی ببرید، یعنی برای شناخت آن رموز یک اصل در کنار آن مقاصد وجود دارد و آن این که شرایط و اقلیم‌هایی را که او در آن قرار گرفته بشناسید. خیلی مهم است



به باور رسیده، از روی ذوق، مثل خیلی از عرفا و صوفیه که ما داریم.

شهید اشرفی انسانی شهودی بوده‌اند یا استدلالی؟

من به ترکیبی از این‌ها متقدم. در کتاب اولم نوشتم "دمی با پیر سالک" و خیلی هم به آن اسم ارادت داشتم. ایشان حقیقتاً سالک بود؛ حالا مشرب‌شان در سلوک چه بود؟ معتقدم مشرب حُب بود که این هم از آن نانوشته‌هاست. این‌که گفتم مشرب ایشان مشرب حب بود، یک دلیل عمده‌اش این است که قبل از هر استدلالی به سراغ قرآن و حدیث می‌رود و بعد استدلال‌هایی هم که می‌کند درست است. استدلال‌های عقلی هم می‌کند، اما استدلال‌ها در هاله‌ای از نورانیت کلام معصوم (ع) قرار دارد، یعنی شهید اشرفی اصفهانی را اگر شما بخواهید از روایاتی که در مجمع آورده منها کنید، هیچ چیزی در آن نیست. آن‌چه ایشان بحث کرده فروع روایات است، مثلاً ایشان در بحث قضا و قدر که وارد می‌شوند که ما در باب صدقه کتاب اخلاق آورده‌ایم، بخش‌هایی را ایشان در قضا و قدر که وارد می‌شوند مطلب را از یک مسأله کلامی محض در مورد اجل معلق و اجل مسمی مقید و غیرمقید یا اجل حتمی و اجل غیرحتمی که یک مسأله خاص کلامی



به نظر بنده ولایت‌فقیه را با مبنا باور کرده است و آیاتی را هم که راجع به آن بحث می‌کند و راجع به اهل بیت (ع) هم همین‌طور است. یعنی بینی و بین‌الله معتقدم که شهید اشرفی اصفهانی در یک آفتی از باور قرار داشته است؛ وقتی که در خطبه‌های نماز جمعه صحبت می‌کند.

همان خطبه‌ای که شما در کتاب‌تان چاپ کرده‌اید.

بله و انصافاً خطبه خیلی قشنگی است. ببینید، ایشان یک‌بار که می‌روند به جبهه و در آن‌جا دعای کمیلی برگزار می‌کنند، در هنگام دعا باران می‌بارد. ایشان می‌گویند کانه بوی امام زمان (عج) می‌آید و می‌آیند نماز جمعه و چقدر لطیف است اتصال ماجرای جنگ بدر و آن عملیات در جبهه را با استفاده از آیات قرآن که یک کسی خواب می‌بیند، ایشان درست است که برای یکی از برادران خواب را نقل می‌کند که ما این‌طور خواب دیده‌ایم، ولی استدلال هم کنار آن می‌گذارند. این فقط کار یک عالم است، کار یک آدمی است که علما به باور رسیده است یک وقت هم یکی

که بدانید او در کجا بوده، زمانش را بشناسید، زمان‌شناسی و جغرافیایی که او در آن حضور داشته و نیز با معاصرینی که داشته است، آشنا باشید. ببینید، شهید اشرفی اصفهانی تا سن چهل‌سالگی مشغول به تدریس و تحصیل بوده‌اند و وقتی که وارد یک فراغتی شده‌اند، هم‌زمان شده است با مبارزات سیاسی ایشان. طبعاً نوع نگاه‌شان هم به مباحث، وابستگی پیدا می‌کند به آن فضایی که ایشان در آن نفس می‌کشیده‌اند. در یک جاهایی تحت تأثیر قرار گرفته است که هدف ما این نبود که بنشینیم و با این توسعه رمزگشایی کنیم. هدف‌مان این بود که مباحثی را که احساس می‌کنیم در جامعه کاربردی است به مردم بشناسانیم و نیز بخشی، ولو کوچک، از عظمت شخصیت این بزرگوار را عریان ارائه دهیم.

در واقع، شما موقع کنکاش در "مجمع‌الشتات" یک جوان سی‌وچهار، پنج ساله بودید که با نگاه امروزی رفتید به سمت دیدگاه‌های انسانی بزرگوار که خودش امروزی نبود، ولی حرفش حرف روز بود.

واقعاً همین‌طور است، یعنی در مباحث اخلاقی ایشان و در مباحث اعتقادی مجمع‌الشتات من این را به‌وضوح دیدم.

مثلاً فرض کنید در مورد مقامات امیرالمؤمنین (ع) در مورد اصل ولایت که واقعاً امروز هم برای بعضی‌ها ممکن است مقوله باشد. در مورد اتباع و تبعیت، چه در سیره عملی شهید و چه در نوشته، شهید محراب یک مجتهد است، هم یک مجتهد مبرز و هم یک مفسر است، علامتش هم مجمع‌الشتات است. در مجمع‌الشتات، هم فقه ایشان را می‌توانید ببینید و هم علم کلام ایشان را. مباحث ارادت ایشان به اهل بیت (ع) را که از نظر من خودش فصلی است و خیلی هم مهم است، در شخصیت و اخلاق ایشان می‌توانید ببینید. نکته خیلی حائز اهمیت هم این است که در این کتاب ایشان از موضع یک عالم جامع، یک آدمی که آن‌قدر عیار علمی بالایی دارد، می‌آید و راجع به امام که رهبر اوست نه به‌عنوان شاگردی که شیفته استادش است که البته این هم بود، نه به‌عنوان کسی که علاقه به امام دارد، نه به‌عنوان یک رهرو، بلکه شرعاً با استدلال فقهی و اجتهاد، اتباع از امام را واجب می‌داند؛ یعنی مبنائاً واجب می‌داند؛ نه از روی حب و بغض.

و نه از روی مصلحت‌اندیشی و ضرورت‌شناسی.

احسن، آفرین. ببینید، ما وقتی می‌گوییم اجتهاداً این را پذیرفتند، این خیلی مهم است، یک وقتی هست که شما از یک نفر خوش‌تان می‌آید و از او تقلید می‌کنید اشکالی هم ندارد، خوب هم هست. اتفاقاً در فقه نه، در غیره، بالاخره شما می‌گویید که من از آیت‌الله العظمی فلانی خوشم می‌آید. بعضی‌ها می‌گویند من دوست دارم همیشه مرجع مثلاً یک سید باشد. حالا این هم در جای خودش جای بحث دارد. یک وقت است که شما به‌دور از همه پیرایه‌ها می‌آیید و مبنائاً درباره چیزی حرفی می‌زنید، ایشان،

است ایشان این را به مبحث محض اخلاقی به‌عنوان صدقه متصل می‌کنند ایشان اجل را که در آیات قرآن، آیه دوم سوره انعام، داریم که می‌توانید شما این آیه را استشهد کنید شهید بزرگوار نگاهش به آیه در آیه دوم این‌گونه است «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ اَجَلًا وَّ اَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ» در این ثُمَّ قَضَىٰ اَجَلًا وَّ اَجَلٌ مُّسَمًّى ما دو تا اجل داریم: یکی اَجَلًا، یکی اجل مسمی که حالا به این‌که کدام اجل حتمی است و کدام نیست، ما کاری نداریم. می‌فرماید ما دو نوع اجل داریم: یکی حتمی است و یکی معلق است. اجل معلق به این معناست که خدای تعالی در بعضی از افعال اختیاری، به انسان اختیاری داده است که خودش می‌تواند اجلس را جابه‌جا کند. یک وقت می‌گوییم لایستفاد مؤن ساعه و لایستفاد خرون اجل، نه یک ساعت عقب می‌افتد و نه یک ساعت جلو می‌افتد. این اجل حتمی است؛ یعنی همان اجل مسمی. اما اجل غیرحتمی آن اجلی است که قابل تغییر است، مثلاً ما روایت داریم که صله رحم عمر را زیاد می‌کند روایت که می‌فرماید صله رحم و صدقه عمر را زیاد می‌کند. شما وقتی به‌عنوان یک محقق دارید آن را ذکر می‌کنید، دیگر به‌دنبال بحث اخلاقی صدقه نیستید، صدقه به‌عنوان یک شاهد مثال است تا آن واقعیت را تبیین کنید. شهید می‌آید و ضمن تبیین، از آن استفاده اخلاقی می‌برد، لذا مبنای سلوک شهید را اگر من بخواهم با توجه به مطالعه خیلی ناقصی که داشته‌ام و البته نکاتی که از دو پسر بزرگوارشان شنیده‌ام بیان کنم، مبنایی که به‌نظر می‌رسد در زمینه سلوک ایشان و به آن معتقدم این است که سلوک‌شان سلوک حبی است و بر مسأله محبت، فوق‌العاده ایشان نظر خاصی داشته‌اند. باز، از ادله دیگر می‌توان سیره عملی ایشان را ذکر کرد و آن

ایشان یک‌بار که می‌روند به جبهه و در آن‌جا دعای کمیلی برگزار می‌کنند، در هنگام دعا باران می‌بارد. ایشان می‌گویند کانه بوی امام زمان (عج) می‌آید و می‌آیند نماز جمعه و چقدر لطیف است اتصال ماجرای جنگ بدر و آن عملیات در جبهه را با استفاده از آیات قرآن.

اگر حضرت آیت‌الله اشرفی اصفهانی نمی‌رفتند به کرمانشاه که البته رفتنشان هم همان بحث تبعیت از ولی فقیه است که آن را واجب می‌دانسته‌اند، ولی اگر نمی‌رفتند، قطعاً مرجع بودند و شکی نیست، چون بعضی‌ها علم یاد می‌گیرند و علم متورم‌شان می‌کند، چه در حوزه، چه در دانشگاه. بعضی‌ها هم، علم موجب رشدشان می‌شود.

من باشد و چه نباشد، من باید از او تبعیت کنم و این مهم است. همان حرکت ایشان به کرمانشاه را هم می‌توان استفاده کرد که وظیفه می‌دانند، حالا که عالمند و مجتهدند، حالا که بزرگند، وظیفه خودشان می‌دانند که بروند و علم را در بین مردم منتشر کنند نه این‌که تا ابدالدر در قم بمانند، با وجود این‌که ایشان در مدتی که در قم بوده، در جایگاهی قرار داشته برای درس خارج، ایشان امتحان می‌گرفته است. در واقع ممتحن برگزیده حضرت آیت‌الله بروجردی بوده‌اند...

و ممتحن داریم تا ممتحن. درس خارج را امتحان می‌گرفته است، یعنی مثل بنده که می‌رفتم و می‌گفتم من مجتهدم، ایشان باید تایید می‌کرده است. آن وقت یک آدمی با این عیار، بلند می‌شود و می‌رود به کرمانشاه که کرمانشاه شاید در آن موقع یک بیستم الان هم نبوده است. از یک دریا وارد یک رودخانه می‌شود، آن هم یک نهنگ می‌رود به آن‌جا. حالا آن‌جا منشأ خیرات و مبرات می‌شود، همه این‌ها در جای خودش باقی است، ولی این نوع سلوک نشان می‌دهد

سماجت عجیب ایشان آن بر برخورد ملیح و نمکین ایشان با مردم بوده است. این‌که ایشان در عین حال که عالم و مجتهد طراز اولی بوده، به قدری مردمی بوده که حتی شاید عالم بودنشان را هم مشتبه می‌نموده است. من اعتقادم بر این است که اگر حضرت آیت‌الله اشرفی اصفهانی نمی‌رفتند به کرمانشاه که البته رفتنشان هم همان بحث تبعیت از ولی فقیه است که آن را واجب می‌دانسته‌اند، ولی اگر نمی‌رفتند، قطعاً مرجع بودند و شکی نیست، چون بعضی‌ها علم یاد می‌گیرند و علم متورم‌شان می‌کند، چه در حوزه، چه در دانشگاه. بعضی‌ها هم، علم موجب رشدشان می‌شود. بین ورم و رشد، خیلی فاصله است. معتقدم که آیت‌الله اشرفی اصفهانی ورم نکرد؛ رشد کرد.

منظورتان از عبارت "عالم مشتبه" این است که ایشان آن قدر ساده بودند که بعضی‌ها فکر می‌کردند عالم نیستند؟

واقعاً همین‌طور است من عکس‌های ایشان را دیده‌ام. شما اگر در عکس‌هایشان دقت کنید، یک آدم عالم پیرمردی هستند که معمولاً به یک عمقی خیره است آن‌هایی که عکاسی بدانند، متوجه صحبت من می‌شوند.

برداشت من از عکس‌ها این است که ایشان یک آدمی است مثل یک پیرمرد بازنشسته خیلی ساده و معمولی.

حالا این پیرمرد بازنشسته به قول شما خیلی ساده را وقتی در مجمع‌الشنات تجسم می‌کنید با یک دریا مواجه می‌شوید، با یک آسمان مواجه می‌شوید که پُر ستاره است و متحیرید که چه کنید. من از شخصیت علمی شهید اشرفی اصفهانی یک دریا دیده‌ام که اگر یک متکلم بخواهد استفاده کند می‌تواند، یک مفسر می‌تواند، کسی هم که در زمینه ولایت اهل بیت (ع) کار می‌کند، می‌تواند. یعنی شما در یک کتاب، مجموعه‌ای از مباحث به‌روز را، امروز، می‌بینید که سال‌ها پیش نوشته شده است.

من یک سؤال دارم: این‌که یک بزرگواری به ایشان تکلیف می‌کند که شما بروید به کرمانشاه و ایشان هم با این عوامل به آن‌جا می‌روند، یعنی یک رابطه ناگفته و نانوشته‌ای بین این تکلیف‌کننده و تکلیف و نیز آن کسی که به او تکلیف شده است، وجود دارد. آن رابطه را شما چگونه می‌بینید.

من به شما عرض کردم که فارغ از هر حب و بغضی برای استادش که مرجع و رهبر است، جانشینی انبیاء و اولیاء را مبنائاً قائل بوده است. من این یکی را اختصاصی می‌بینم، در خیلی‌ها هست، در شهدای محراب که هست، نیز در اشخاصی مثل شهید مطهری، شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و این‌ها مبنائاً ولایت امام را پذیرفتند، به‌عنوان استمرار حرکت انبیاء پذیرفتند، نه به‌عنوان این‌که یک انقلابی بشود و شاه برکنار شود. مهم این است که بناست حاکمیتی بر مدار قرآن و عترت به‌وجود آید. هر کسی که این پرچم را گرفت و پرچمدار بود، چه استاد

که ایشان از ولی فقیه خودش یک تبعیت مبنائی دارد و البته گفتیم سلوک اخلاقی ایشان، در مباحث اخلاق و نگاه ایشان به هستی، یک نگاه حبی است که معمولاً آدم‌هایی که نگاه حبی به هستی دارند، از کانال قرآن و حدیث نگاه می‌کنند، لطیف‌تر عالم را مشاهده می‌کنند. نمی‌دانم چه عبارتی به‌کار ببرم که منظورم را برسانم؟ من معتقدم که این جور آدم‌ها عالم را لطیف‌تر از بقیه می‌بینند، بنابراین سلوک حبی ایشان برای من قشنگ بود نگاه عمیق ایشان در عین ایجاز که گفتم برای من قشنگ بود و من به سمت شخصیت ایشان کشیده شدم و بعد در کتاب، مباحث اخلاقی را جدا کردیم و نوشتیم که راجع به کتاب در فصل دیگری باید صحبت کنیم. فعلاً ظاهراً کشیده شده‌ایم به سمت خود شهید. از ویژگی‌هایی که از جاذبه‌های شهید بوده برای من، تجلیل فوق‌العاده امام بود از ایشان، در آن پیام ایشان که فرمودند من شصت سال است که ایشان را می‌شناسم. امام فرمودند که آزارش به موری هم نرسیده بود و این حرف بزرگی است.

استاد، من در عکس دیده‌ام که ایشان یک اسلحه در دست دارند و همین دوست‌مان آقای سلطانیان که آن زمان نوجوان بوده‌اند، در کنارشان ایستاده‌اند و آقا زاده‌شان آقا شیخ محمد هم پشت سرشان هستند. گذشته از این‌که ایشان کهن سال بوده‌اند، این اسلحه در دست‌شان سنگینی می‌کند و این سنگینی به‌خاطر کهنسالی نیست، به‌خاطر همین گفته امام است که گفته‌اند ایشان آزارش به موری نرسیده، یعنی من به شخصه فکر می‌کنم که ایشان اگر در مقام قصاص هم قرار می‌گرفتند، یا اگر مثلاً روزی ولی‌دم می‌بودند، نمی‌توانستند قصاص کنند. این همان لطافت و حبی است که شما در موردشان برشمردید.

بله، البته این جدای از مسأله تکلیف است، چون آن سلاح را که دست ایشان می‌بینید، حالا من قصد دارم یک تلفیقی انجام دهم، سلاحی که در دست ایشان است، لباس سپاه هم به تن دارند، ایشان پیرمردی است که با صلابت دارد قدم می‌زند، یعنی من که بعداً خواهید فهمید که آزارم به موری هم نمی‌رسد، در راه تکلیف سلاح هم به‌دست می‌گیرم. خوب، این مجمع تقیض‌ها از مؤمن حقیقی برمی‌آید.

و این از مختصات سلوک و سالک است.

شکی نیست که مؤمن همان‌قدر که باید رحماء بینهم باشد، اشداء علی الکفار هم باید باشد. «عطی‌الکفار حب و بغض هل الدین الا الحب و البغض». این عبارت امام، یک عبارت معمولی نیست. جالب است که من یک سالی که در تهران زندگی می‌کردم، قبل از این‌که این کتاب چاپ شود، یعنی سال‌ها پیش، با حاج حسین آقا اشرفی اصفهانی ارتباط داشتم. ایشان در رابطه با آن حوزه علمیه واقعاً با دل‌سوزی عجیبی این کار را پی‌گیری می‌کرد، واقعاً با یک دل‌سوزی خاصی نگاه می‌کرد. خدا ان‌شاءالله به‌حق فاطمه زهرا (س) به ایشان سلامتی دهد.



یک پارچ آب. مجمع‌الشتات چیزی نیست در مقابل علم ایشان؛ یک کدهایی است که ایشان داده و واقعاً معتقدم که نهادهای مسؤول باید یک گروه فاضل را مأمور کنند تا این گروه بنشینند و مبانی کلامی شهید اشرفی اصفهانی را در بیاورند.

خود شما تا حالا ایده‌ای در این زمینه نداشته‌اید یا به جایی ارائه نکرده‌اید؟ یا به همین جلد ششم محدود کرده‌اید و قصد دارید همین را چاپ کنید.

اگر خانواده ایشان بخواهند، من این کار را خواهم کرد.

کل هفت جلد را؟

نه، این کار را ظاهراً آقای دکتر محمد اشرفی اصفهانی، من یک وقتی محضرشان بودم، احساس کردم که نظرشان هست که به یک گروهی واگذار کنند تا آن‌ها تلخیصی از مجمع‌الشتات را آماده کنند. اخیراً هم در یک روزنامه‌ای تلخیص یا برداشتی از مجمع‌الشتات را دیدم که عکس روی جلد این کتاب را در روزنامه چاپ کرده بودند. به نظر من این کار یا انجام شده یا در حال انجام است، اما اطلاع دقیق ندارم.

اثر خودتان را اگر موافقت کنند چاپ می‌کنید؟

بله، اثر خودم در اختیارشان است، نه فقط خانواده‌شان، هر جای دیگری هم اگر بخواهند، من مانعی نمی‌بینم آن جلدی که چاپ شده را هم همین‌طور.

تصمیم ندارید به همین شیوه‌ای که این یک جلد را کار کرده‌اید، بقیه جلد‌ها را هم کامل کنید؟

شاید چون کارهای دیگری دارم که مهمند. تدریس‌هایی که دارم، تفسیری دارم که اصلش البته از آیت‌الله برهانی است و فرعی از بنده است، ولی همین فرع شاید پانزده سال زمان بخواهد. ان‌شاءالله اگر ما عمری داشتیم، حتماً اگر نه هم، من چند نفر از دوستان را مسلط به کار کرده‌ام که هر وقت ما از دنیا رفتیم، مشکلی پیش نیاید و آقایان کارها را انجام می‌دهند.

در خصوص جایگاه علمی شهید اشرفی اصفهانی، برای ما بیشتر توضیح دهید.

نکته بارز، نگاه لطیف ایشان به فقه‌الحدیث است که البته شاید در مجمع‌الشتات این نوع نگاه دیده نشود و من آن را عرض می‌کنم. فقه‌الحدیث یعنی روشی که ما از آن برای درک و فهم استفاده می‌کنیم. عوامل مختلفی در فهم یک حدیث دخیلند: مثلاً مفرداتی که در حدیث هست، افعالی که هست، این‌که این فعل به فلان باب رفته و آن باب چه معنایی می‌تواند داشته باشد یا فلان حرف جاره به کار رفته در ترکیب، یعنی علاوه بر مفردات، فهم ترکیبات، فهم قرینه‌ها، چه متصل، چه منفصل و فهم اسبابی که موجب صدور حدیث شده‌اند. شما وقتی روایات را نگاه می‌کنید، می‌بینید که گاهی اوقات، روایات مفسر روایات دیگر است. در جلد ششم مجمع‌الشتات این واضح‌تر معلوم است که شهید یک روایتی را می‌آورد و بعد روایتی



حاج حسین آقا حدود هفده سال با شهید در یک حجره زندگی می‌کردند، سال‌های سال در قم هر روز صبح قبل از اذان صبح می‌رفتند به حرم خانم فاطمه معصومه (ع)، نماز و نماز صبح می‌خواندند. بعد از نماز صبح، یک زیارت کامل جامعه‌کبیره می‌خواندند، بعد می‌آمدند به دنبال کار و زندگی. چند نفر را شما می‌توانید در یک عصر مثال بزنید، آن هم یک عالم با مشغله‌های خاص خودش؟ مادر ایشان، خانمی بوده که در طول عمرش زیارت عاشورای هر روزش ترک نشده است پدر ایشان شخصیتی بود که از اصفهان بلند

بعضی آدم‌ها وجودشان تمام ملکوت می‌شود، یعنی می‌شوند یک آیینه که ما در آن ملکوت را ببینیم و شهید اشرفی اصفهانی شاید در این افق قرار دارد. حالا ممکن است قضایای دیگری هم باشد، لذا امام وقتی می‌فرمایند آزارش به موری نرسید، می‌دانند چه می‌گویند یعنی به این افق نگاه می‌کنند.

شده، برای این‌که خداوند پسری متقی به او عنایت کند، پای پیاده به زیارت حرم امام رضا (ع) رفته است که در آن‌جا خوابی می‌بیند و اسمش را عطاءالله می‌گذارد که اگر آقازاده‌های ایشان این‌ها را برای شما تعریف کنند بهتر از من است. ارادت خاص ایشان به اهل بیت (ع) به نظر من کلید اصلی آن رشدی است که من برای شما گفتم. ایشان ورم نکرد، به نظر بنده رشد کرد و این رشدش مَثَلش مثل یک دریاست و مجمع‌الشتات هم

خلاصه، ایشان آمد به خانه ما، آیت‌الله برهانی - رضوان‌الله‌علیه - هم مهمان ما بودند. ایشان یک قصه‌ای از پدر شهیدشان نقل کردند که یک وقتی یک گربه‌ای می‌آید به منزل ایشان و گوشتی را از منزلشان می‌دزدد. شهید بزرگوار با عصا به دُم گربه می‌زند، گربه گوشت را می‌اندازد و فرار می‌کند. شهید منقلب می‌شود، می‌گوید باید گربه را بیاورید تا من از او عذرخواهی کنم. می‌گویند او طبیعتش این‌طوری بود، مطابق حب غریزی و طبیعتش عمل کرد، ولی من عقل داشتم و می‌فرمایند من می‌دانم فردای قیامت اگر ظلمی به حیوانی کرده باشی، از تو سؤال خواهند کرد، من باید از او عذرخواهی کنم. حاج حسین آقای اشرفی گفتند چادر مادرم را بردیم و با پاسدارهای حاج آقا، چند نفری، به زحمت گربه را گرفتیم و در گونی گذاشتیم و بردیم خدمت آقا و گفتیم آقا، این گربه. آقا گفتند در کیسه را باز کنید. گفتیم خطرناک است. جواب دادند نه، درش را باز کنید. خلاصه، ما دست‌مان را گرفتیم جلوی آقا که مبادا گربه به ایشان آسیبی برساند. آقا فرمود نگران نباشید، در گونی را باز کردند. خدا شاهد است دیدم که وقتی آقا چشمش به گربه خورد، گفتند من را حلال‌کن. گربه هم گوش داد و بدون ترس نشست. ایشان

گفتند مرا حلال‌کن، من از شما عذر می‌خواهم، شما مطابق طبیعت گوشت را بردی، من نباید شما را با عصا می‌زدم، هر وقت خواستی بیا این‌جا و هرچه دوست داشتی ببر. این سیره را شما نگاه کنید، عمیق‌تر از آن سطحی است که ما بخواهیم با دو جمله، سه جمله سر و ته آن را هم بیاوریم. جالب این‌جاست که آن گربه، بعد از آن، آزادانه به آن خانه رفت و آمد می‌کند. جالب‌تر این‌که قبل از شهادت شهید محراب، آن گربه می‌آید، چند بار دور شهید می‌چرخد و شهید محراب که به شهادت می‌رسد، بعد از ظهرش گربه می‌آید و روی دیوار ناله می‌کند.

انسانی که نفسش در یک حیوان اثر تربیتی می‌گذارد، به این شکل، شما چگونه می‌خواهید این را تفسیر کنید؟ بعضی آدم‌ها وجودشان تمام ملکوت می‌شود، یعنی می‌شوند یک آیینه که ما در آن ملکوت را ببینیم و شهید اشرفی اصفهانی شاید در این افق قرار دارد. حالا ممکن است قضایای دیگری هم باشد، لذا امام وقتی می‌فرمایند آزارش به موری نرسید، می‌دانند چه می‌گویند یعنی به این افق نگاه می‌کنند. یا می‌گویند مصداق کسانی بود که "من المؤمنین رجال صدقوا" هستند، یعنی با خدا عهد بسته‌اند. راست هم می‌گفتند، بالاخره این شهادت، شهادت عظیمی است، همه شهدای محراب روی سر همه ما جا دارند ما شهید اشرفی اصفهانی را یاد می‌کنیم. شهید بزرگوار حقاً و انصافاً نمی‌توان گفت که یک فقیه بود، یک فقیه عارف مسلط مفسر کلامی اخلاقی بود، یعنی فقه‌شان مدغم شده بود؛ با باورش. باز از نکاتی که لازم می‌دانم در خصوص شخصیت ایشان بیان کنم، نظر خاص ایشان در مورد حب اهل بیت علیهم‌السلام است. شما حساب کنید، کسی که سال‌های سال در قم که همین

مطهری را بگذارید که در دهات سخن‌رانی کرده‌اند. از هر پنجاه نفری که آن را گوش می‌دهند، چهل و پنج نفر که می‌آیند بیرون، یک چیزی در مشت‌شان است. درحالی‌که همین بزرگوار در دانشگاه تهران در دوره دکترای روش رئالیسم را که تدریس می‌کرده است، شاگردان‌شان می‌گویند به‌گونه‌ای این روش را تدریس می‌کرد که از خود آن‌هایی که مدافع رئالیزم بودند بهتر دفاع می‌کرد و بعد هم رئالیزم را نقد می‌کرد. این آدم می‌آید این کار را می‌کند و این خصوصیت علمای ماست، یعنی یکی از بارزترین خصوصیات علما این است که مفاهیم علمی و عالی الهی را به ساده‌ترین شکل ارائه می‌دهند. شهید اشرفی اصفهانی هم به‌نظر من همین کار را کرده است. خیلی جای تأسف است که البته نمی‌توانم بگویم تأسف، چون ایشان به اوج رفت با شهادتش، به‌رحال یک ورقی زدند که غرق نور شدند، ولی من این حرف دلم را حیف است نگویم که ای‌کاش شهید اشرفی اصفهانی ده سال دیگر زنده می‌ماند و این کتاب را می‌نوشت. من این‌طور فکر می‌کنم که وقتی شما مجمع‌الشتات را مطالعه می‌کنید، می‌بینید که خیلی چیزها در ذهن‌شان جولان دارد و ایشان حرفی دارد که این‌ها منتقل شود.

همین معما برای من هست که ایشان کم سن و سال نبوده‌اند و هشتاد سال عمر کاملی است. الان از هر کسی که سؤال کنی، می‌گوید من اگر زیاد عمر کنم شصت هفتاد سال عمر می‌کنم. ایشان بالای هشتاد سال عمر کردند، ولی باز هم به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند و به فیض شهادت رسیدند. می‌خواستم پیرسم شما متوجه نشدید که چرا ایشان این کار را تمام نکردند احتمالاً این باید به روحیات ایشان برگردد.

از یک بعد برمی‌گردد به روحیات‌شان، ولی به‌طور کلی این هم نیست.

پس علت چه بوده؟ می‌خواهیم نزدیک شویم به شخصیت ایشان.

یک وقت است که علمای ما، شخصیت‌شان و جایگاهی که دارند، مشغله‌هایی برای‌شان به‌وجود می‌آورد که آن مشغله‌ها گاهی اوقات مهم‌ترند از آن‌چه باید بنویسند و آن مشغله‌هاست که گاهی اوقات آدم‌ها را غافل می‌کند و باعث می‌شود که بعضی کارها را دیر انجام دهند. ما واقعاً نمی‌دانیم، شاید ایشان از روی تواضع خاصی که داشته، از این‌که گریزان از مطرح شدن بوده‌اند، شاید هم از اخلاص عالی ایشان بوده، از هرچه بوده ایشان نباخته است، بلکه ما باخته‌ایم که یک چشمه عظیمی را از دست داده و جرعه‌ای هم نوشیده‌ایم. گرچه شناخت من از شناخت ایشان در همین حدی است که این کتاب را مطالعه کرده‌ام و حالا نیز از روی بعضی خاطرات که از اولاد ایشان پسران بزرگوار ایشان، هر دو تا آقازاده مخصوصاً حاج آقا حسین، شنیده‌ام. شهید در اخلاق، در سطحی و عمقی قرار دارد که یک روحانی‌نما در کرمانشاه خیلی ایشان را آزار و اذیت می‌کرد، اما یک‌بار هم ایشان تعرض نمی‌کنند. مرحوم آخوند

با دانشجو و سال‌هاست که پای منبر من می‌نشینند. معمولاً من یک بحث این‌جا را اگر در جای دیگری بخواهم مطرح کنم، به ده شب زمان نیاز دارد و این اتفاق بارها افتاده است. من یک بحث دو شبه این‌جا را یک جایی رفته‌ام باز کنم، پانزده جلسه طول کشیده است. شهید اشرفی اصفهانی همواره می‌آید با آدم‌های عرشی حرف می‌زند و با آدم‌های فرشی هم فرشی حرف می‌زند و البته ترجیح می‌دهد فرشی حرف بزند. لذا در کلام، شما ایشان را فرشی می‌بینید،

از کتاب ایشان برمی‌آید که این شهید بزرگوار منابع مختلف روایی و تفسیری را به‌دقت ملاحظه و مطالعه کرده است. در باب تفسیرش هم این نکته جالب است که تأثیر خاص ایشان در تفسیرشان واضح است.

در حرف‌زدن، در قلم، هر جا که می‌خواهد عرشی بشود، خودشان نگه می‌دارند و می‌آورند پایین؛ یعنی اجازه نمی‌دهند نوع کلام‌شان به‌گونه‌ای اوج بگیرد که نیازی به شارح داشته باشد. وقتی که ما مباحث اخلاق ایشان را ترجمه می‌کردیم، یک جاهایی احساس کردیم که شاید لازم است چیزهایی را اضافه کنیم، به جهت همان رمزگشایی که شما می‌فرمایید تا بتوانیم مقصد ایشان را تبیین کنیم. شما مثلاً شهید مطهری را ببینید، نوار سخن‌رانی استاد

به‌عنوان مفسر آن روایت بیان می‌کند، یا روایت می‌آورد و مؤیدات، یعنی روایات دیگری را می‌آورد که در کنار آن روایت باشد. خوب، این یک کار عالمانه در حدیث است، کاری نیست که ما بگوییم تصادفاً اتفاق افتاده است. لذا به‌نظم می‌آید گاهی اوقات در مثلاً تبدیل سینات به حسنات که ما در کتاب اخلاق‌مان مطالبش را آورده‌ایم، ایشان می‌آید این تبدیل سینات به حسنات را که در قرآن کریم آمده است، وجوه مختلفش را بیان می‌کند، در واقع نوعی تفقد در آیات می‌کند، یعنی فهم دقیق و عمیق آیه را انجام می‌دهد.

آن هم از طریق فهم فقیهانه.

بله، یعنی فهمی که مبتنی بر ادله، استدلال و حقایق است. کاربرد این را مثلاً می‌آورد در توبه قرار می‌دهد و کنارش روایت توبه را می‌آورد. شهید، با این نوع قراردادن و نیز این‌که می‌آید و کاملاً این‌ها را قرینه می‌کند، برای روایت، تا شما به‌راحتی روایت را متوجه شوید، این یک کار فقه‌الحدیثی است، یعنی فقط از کسی بر می‌آید که او حدیث را می‌شناسد، در آن زمینه کارهای زیادی کرده و بر موضوعات روایات، احاطه دارد. برای خود روایات یک مقدمه دارد و آن هم این است که شما باید منابع حدیثی را چند دور دیده باشید و از کتاب ایشان، مجمع‌الشتات، برمی‌آید که این شهید بزرگوار - رضوان‌الله تعالی علیه - منابع مختلف روایی و تفسیری را به‌دقت ملاحظه و مطالعه کرده است. در باب تفسیرش هم این نکته جالب است که تأثیر خاص ایشان در تفسیرشان واضح است. چون خیلی از آیات را در مجمع‌الشتات تفسیر کرده، تأثیر خاصی در آن از علامه طباطبایی - رضوان‌الله علیه - مشاهده می‌شود که به‌رحال خوشه‌چین خرمن تفسیر ایشان بوده است.

شاگرد مستقیم ایشان هم بوده؟

بله، ظاهراً تا جایی که من ذهنم یاری می‌کند. البته این را باید از دیگران پرسید، من نمی‌توانم بدون تحقیق عرض بکنم، اما تأثیر زیادی از میزان ایشان گرفته و در مباحث تفسیری شهید اشرفی اصفهانی، از جمله مباحثی که خیلی به‌نظر من زیبا آمد، این است که ایشان اغراق در بیان‌ش نیست، مثلاً شما در نماز جمعه ایشان ببینید، خطبه‌ها آن‌قدر ساده است که گاهی اوقات شما اگر بخواهید آن را ویرایش کنید، احتمالاً مجبورید ساختارش را عوض کنید. یعنی طوری است که بازنشسته این حرف‌ها را زده.

احسن باریکلا یعنی شما می‌بینید که آیت‌الله سبحانی - حفظه‌الله تعالی - استاد عزیز ما یک عبارتی دارند که زیاد سر درس‌ها من از ایشان شنیده‌ام. ایشان می‌فرمایند: "آدم باید عرشی بفهمد، فرشی حرف بزند." معتقدم شهید اشرفی اصفهانی عرشی درک می‌کند، اما فرشی حرف می‌زند. در مباحث علمی مثلاً یک وقتی من در جلسه این‌جا بحث می‌کنم، بحثی را که در هیأت اجزاء می‌کنم، هرگز بر بالای منبر نمی‌کنم. چون در این‌جا همه یا طلبه‌اند



هست تا انسانی به این‌جا برسد و رشد بکند و اوج بگیرد. این رشد در نهایت باید به شهود برسد. وقتی که شما سلوک‌تان حبی شود، وقتی که با محبوب‌تان سر و سِرّی دارید، این سر و سِرّ، شما را یک وقتی به سمت اوج می‌کشاند. طبعاً یک اموری را که از نظر ظاهری احساس می‌کنیم باید انجام بشود، شما تشخیص به‌عکس می‌دهید، چون شما در یک افق دیگری هستید و من معتقدم که ایشان در یک افق خاصی بودند و تکلیف‌گرا بودند. تکلیف داشتند برای مردم قرآن تفسیر کنند، تکلیف داشتند مکاسب درس بدهند و این کار را می‌کنند. تکلیف داشتند به کرمانشاه بروند، همان کار را می‌کنند. اصلاً موفقیت‌شان در عمل به تکلیف بوده است. از طرفی ایشان دست‌نوشته هم زیاد دارند.

شما رفته‌اید به سمت آن دست‌نوشته‌ها؟

نه، من نرسیده‌ام. فرصت این کار برای من حاصل نشده، به‌دلیل مشغله‌هایی که وجود داشته است. اما اگر من می‌خواستم، حتماً این دست‌نوشته‌ها در اختیارم قرار می‌گرفت، خانواده و بیت ایشان به ما خیلی کمک کردند و حتی بخش عمده هزینه‌های چاپ کتاب را هم حاج آقای اشرفی تقبل کردند.

فرمودید وقتی که جذب مجمع‌الشعوات شدید، به سراغ جلد ششم که شامل مباحث ولایی بود رفتید و تصمیم گرفتید یکی از خطبه‌های معروف که در مورد اهل بیت (ع) هست را در کتاب خودتان هم درج کنید. از مراحل نگارش کتاب برای ما تعریف کنید.

اول مباحث ولایی را باید کار می‌کردیم و کار هم کردیم و بعد از آن رسیدیم به این‌که نقصان‌هایی در بحث‌ها وجود داشت که اگر ما آن‌ها را تکمیل می‌کردیم، شاید آن سیاق واحد خدشه‌دار می‌شد و از طرفی هم باید مطالب دست‌کاری می‌شد، یعنی به‌قول محققین یک چکش‌کاری حجمی نیاز داشت. از طرفی هم نیاز بود تا بعضی از مسائل کم و زیاد بشود وقتی که آمدیم به سمت مباحث اخلاقی، دیدیم که اگر مباحث اخلاقی را به‌عنوان گرایش‌های ایشان بنویسیم مانعی ندارد، لذا آمدیم و مباحث اخلاقی ایشان را در جلد‌های مختلف کتاب پیدا کردیم. سبک سنگین کردیم و اقدام به تجربه آن‌ها کردیم البته دو سه نفر از دوستان طلبه که من اسم آن‌ها را در مقدمه آورده‌ام، زحمت کشیدند و به ما کمک کردند. ما اول آمدیم یک شرح اخلاقی از آن پیام حضرت امام (ره) ارائه دادیم. پسر شهید، آقای دکتر محمد اشرفی، قبلاً راجع به شهید محراب کتاب‌هایی نوشته بود و در مقدمه آن‌ها پیام امام (ره) را شرح داده بود. ما از آن الگو گرفتیم و با گرایش خودمان آمدیم و همان کار را تکرار کردیم، اما با یک نگاه اخلاقی و گرایشی که به سیاق کتاب ما بخورد، من حدود هفتاد صفحه‌ای مقدمه راجع به شخصیت ایشان نوشتم که خودش می‌تواند یک کتاب باشد که بعداً به حاج آقای اشرفی پیشنهاد دادم که اگر می‌خواهد، ما برای سالگرد شهید در قطع رقی این مطالب را چاپ کنیم و واقعاً هم مطالب خوبی است. بعد هم مباحث را آورده بودیم که آن هم کم‌تر از شصت، هفتاد صفحه بود و توسط یکی از طلبه‌ها چاپ شد، ولی خوب، تازه کتاب صفحه‌آرایی هم شده و ما داده بودیم به دوستان در انتشارات و



بهشت‌زهرها و بعد گفتیم کجا برویم و تازه فهمیدیم که جایی نداریم. تازه فهمیدیم که ناچار نخورده‌ایم. ما فقط بیست نفر بودیم، آن سیزده میلیون آدم چرا آمدند؟ مقام معظم رهبری بیانیه‌ای صادر کردند که دنیا علیه صهیونیست‌ها... اثر بیانیه ایشان هم این بود که یک آقای در ایتالیا گفته بود که ما لیبیک می‌گوییم به مقام معظم رهبری. من خودم خیلی خوشم آمد. این‌ها

معتقدم که ایشان در یک افق خاصی بودند و تکلیف‌گرا بودند. تکلیف داشتند برای مردم قرآن تفسیر کنند، تکلیف داشتند مکاسب درس بدهند و این کار را می‌کنند. تکلیف داشتند به کرمانشاه بروند، همان کار را می‌کنند. اصلاً موفقیت‌شان در عمل به تکلیف بوده است.

از عنوان شخص نیست، مربوط به سیره عملی شخص است. امیرالمؤمنین (ع) را همه دوست دارند، وقتی که آقا به شهادت رسید معاویه هم گریه کرد، چون علی بود. حالا امیرالمؤمنین (ع) را باید کجا ببینیم؟ می‌رویم سراغ این بزرگوار، شهید اشرفی اصفهانی که امام جمعه و عالم بزرگ کرمانشاه بوده، در کرمانشاه نفر اول بوده، اما خانه نداشته است. حضرت امام، سهم امام را می‌فرستند و می‌فرمایند که شما با سهم امام خانه بخرید، خانه می‌خرد، می‌گوید خانه به نام امام باشد. می‌گوید این منزل فلان قدرش مال حضرت امام است، ایشان مرجع‌اند و به من اجازه داده‌اند تا از سهم امام، خانه بخرم که وقتی فرزندان امام می‌روند به محضر امام تا کسب تکلیف کنند، امام می‌فرماید نه خانه متعلق به خودتان است. خیلی تعبد فوق‌العاده می‌خواهد، خیلی حالت خدامحوری نیاز

خراسانی - صاحب کفایه - یک وقتی یک شخص عالمی علیه ایشان در کربلا سخن‌رانی می‌کرده، وقتی همان عالم بدگو تصمیم می‌گیرد منزلش را بفروشد، شرط فروش، این بوده که حکومت مالکیت ایشان را احراز کند تا بتواند خانه‌اش را بفروشد. می‌گویند برای این‌که مالکیت شما احراز شود، باید آقای آخوند تأییدتان کند. او به‌ناچار و به‌دلیل گرفتاری شدید مالی نزد آخوند خراسانی می‌رود و در حالی انتظار داشته به‌دلیل فحاشی و توهین‌هایی که به مرحوم آخوند کرده بوده، مورد سرزنش ایشان قرار گیرد، مرحوم آخوند اصلاً به رویش نمی‌آورد و تا او را می‌بیند، به او احترام می‌گذارد و کل مبلغ بدهی را هم به او می‌دهد و می‌فرماید: "خانه شما سرپناه شما است، آن را نفروش این پول هدیه من به شما، برو بدهی‌ات را پرداخت کن." ببینید، ما وقتی راجع به اهل بیت (ع) حرف می‌زنیم، می‌گوییم سیره عملی اهل بیت (ع) برای ما حجت است. اما ما سیره عملی اهل بیت را از کجا باید پیدا کنیم؟ بخشی از آن نقل است و بخشی در رفتار علما تجلی پیدا می‌کند. اصلاً چرا مردم علما را دوست دارند؟ واقعاً چرا سیزده میلیون در تشییع جنازه حضرت امام خمینی (ره) حضور پیدا می‌کنند؟ مگر قرار است به همه یکی صد هزار تومان پول بدهند؟ من هم‌سن اولادم بودم، شاید چند سال بزرگ‌تر، می‌خواستیم برویم تشییع جنازه امام، ولی ماشین نبود، یک آمبولانس می‌خواست به آن‌جا بروم، شاید بیست نفر سوار این آمبولانس شدیم از خرم‌آباد به تهران آمدیم. یعنی یک‌جوری آمدیم که واقعا معذب بودیم. جالب است که در تشییع جنازه امام (ره) ما توفیقی هم پیدا نکردیم، ما فقط توانستیم در نماز شرکت کنیم. بعد هم ساعت ده رسیدیم به حضرت عبدالعظیم که از شدت خستگی دیگر توانی برای‌مان باقی نمانده بود و ما وقتی رسیدیم به آن‌جا، رادیو اعلام کرد که فردا جنازه مطهر تشییع می‌شود. همان‌جا در حرم نماز خواندیم و بعد دوباره گفتند بعدازظهر تشییع می‌شود و بعدازظهر ما رسیدیم

آن‌ها گمان کرده بودند که ما کتاب را صفحه‌آرایی نهایی هم کرده‌ایم.

آن موقع اسمش دمی با پیر سالک بود؟

بله، با عنوان دمی با پیر سالک چاپ شد و درست وقتی که چاپ شد دیدیم که کتاب اغلاطی دارد.

یعنی در مقابل کار انجام شده قرار گرفتید؟

نه، ما کار را که انجام دادیم و به آن‌ها سپردیم، تلقی‌مان این بود که آن‌ها بعد از این که مطالب را از محیط ورد [word] به زرنگار برمی‌گردانند، آن‌ها را به ما می‌دهند نهایی‌شان بکنیم، ولی تلقی آن‌ها این بود که ما کارمان را کرده‌ایم. فقط باید مطالب از ورد به زرنگار برگردد و آن‌ها برگردانده بودند. می‌دانید که وقتی ورد به زرنگار برمی‌گردد، مشکلاتی ظاهر می‌شود در چینش حروف، البته اثر غلط، زیاد نداشت، اما مطلوب من نبود و از شما چه پنهان، بعضی آدم‌های

ظاهری به اسمش هم ایراد گرفتند که این چه اسمی است، آدم را یاد صوفی‌ها می‌اندازد و از این حرف‌ها که قابل ذکر هم نیست. به حاج آقای اشرفی هم اعتراض این نکات را گفته بودند. البته ما برای دمی با پیر سالک، هم با حاج آقا حسین و هم با حاج آقا محمد، مشورت کردیم. قبل از این که کتاب چاپ شود، آن را خدمت حاج آقا حسین و خدمت حاج آقا محمد ارائه دادیم، هر کدام یک هفته کتاب دست‌شان بود، مطالعه کردند. از آن‌ها خواستم مطالعه کنند و نظر دهند، نمی‌خواستیم بدون نظر خانواده ایشان کاری صورت بگیرد. این دو بزرگوار هم خیلی ما را تشویق کردند. کتاب که چاپ شد و به بازار آمد، کسانی که آن را مطالعه کرده بودند، خوش‌شان آمده بود. وقتی تصمیم گرفتیم برای دومین بار کتاب را چاپ کنیم، این بار آمدیم اسم آن را عوض کردیم.

چرا؟

چون از طرفی کتاب دربرگیرنده مباحث اخلاقی بود و از طرفی هم، همان‌طور که گفتیم شبهه‌هایی به‌وجود آمد و ما نمی‌خواستیم خدای ناکرده ذره سر سوزنی کسی بخواهد از کار اشکالی بگیرد. گرچه من

به همان نام "پیر سالک" بیش‌تر علاقه‌مند بودم و هنوز هم هستم.

هم بیش‌تر حول همین محور شخصیت شهید.

بله، من اسمی که برای کتاب انتخاب کردم، از روی باوری بود که از این شخصیت داشتم. من نمی‌دانم شاید این حرفی که می‌زنم حرف بزرگی باشد و در سطح من نباشد فکر می‌کنم اگر شهید بزرگوار زنده بود یا امکان دست‌یابی به ایشان وجود می‌داشت، با این اسم موافق‌تر بود. حاج آقا حسین گفتند که اسم را عوض کنید تا خرده‌گیری‌ای هم در میان نباشد، گفتیم چشم و گذاشتیم "اخلاق از دیدگاه شهید اشرفی اصفهانی" که عنوان عام‌تری است. باید می‌نوشتیم "برداشت‌های اخلاقی شهید" که حاج آقای اشرفی گفتند این اسم این باشد و ما هم پذیرفتیم.

سعی کردم که با نگاه ایشان ببینم و بنویسم. شخصیت پدر و مادر ایشان هم برای من خیلی زیبا بود، بیش‌تر به سبب آن علاقه‌ای که به ائمه معصومین (ع) داشته‌اند و معتقدم که شهید اشرفی اصفهانی در "شهید اشرفی اصفهانی شدنش" مدیون آن‌هاست، نه فقط در عالم‌شدنش که در آن هم البته مدیون آن دو بزرگوار است.

به علاوه سازمان کتاب را از نو به هم زدیم.

چرا؟

خب، من معمولاً هر کاری را که انجام می‌دهم، سعی می‌کنم بازخوردهایش را فوری بگیرم.

این کار را در یک سال کردید؟

بله، شاید حدود کم‌تر از یک سال، اصلاً این کار شیوه من است، مثلاً غیبت را که ترجمه می‌کردم دوستم سعید کبیری بخشی از آن را مطالعه می‌کرد،

دوستان طلبه و نیز دوستان دانشجوی مطالعه می‌کردند و از هر کدام جدا نظرشان را می‌خواستیم. برای همین بود که من ترجمه شیخ طوسی را چهار بار تغییر دادم.

قبل یا بعد از چاپ؟

قبل از چاپ، یعنی من کار را دوباره هم انجام داده‌ام. الآن "غیبت نعمانی" را که دارم می‌نویسم نیز بار دوم است. یک‌بار نوشته‌ام و بعد الآن دارم متن‌ها را ساده‌سازی می‌کنم. تابپ که بشود، یکی دو بار دیگر هم این کار را می‌کنم تا برسد به حدی که یک جوان دبیرستانی امروزی راحت آن را بخواند و راحت هم درکش بکند یا همان زیارت عاشورایی که ما ترجمه کرده‌ایم با این دید بوده است. شما اگر ترجمه زیارت عاشورا را مطالعه کنید، به همان برداشت‌هایی می‌رسید که در متن عربی آن می‌خوانید. خیلی جاها این‌طور نیست. اولاً آمدیم ترجمه‌مان را یک تغییری دادیم، یعنی محاوره‌ای‌تر و خودمانی‌ترش کردیم، چون به‌نظرم آمد که قلم سنگین است. بعد آمدیم مقدمه را زیادتر کردیم، یکی دو بخش به آن اضافه کردیم. یک بخش که اضافه کردیم، در باب آن‌جایی که راجع به شهادت ایشان است نوشتیم و یک مکاشفه‌ای را از مرحوم آقای مجتهدی نقل کردیم، کتابی هست به نام "در محضر لاهوتیان" که از آن استخراج و اقتباس کردیم. ایشان در شهادت شهید اشرفی اصفهانی یک مکاشفه‌ای برای‌شان پیش می‌آید که پنج تابوت می‌بندد که می‌آیند روی زمین که خونی بوده‌اند و این‌ها خودشان را معرفی می‌کنند و چهارمین آن‌ها می‌گوید من اشرفی اصفهانی هستم ایشان این خواب را قبل از شهادت شهید محراب دیده بودند.

به شهید اشرفی هم موضوع خواب‌شان را گفته بودند؟

نه، به شهید نگفته بودند. آقای مجتهدی نقل کرده بودند و بعداً در کتاب "در محضر لاهوتیان" ایشان آمده بود. این کتاب هم اخیراً چاپ شده و ما به این کتاب دست پیدا کردیم. بعضی از مباحث را نکاتی به آن اضافه کردیم: مثلاً در باب مشورت، مطلبی بود که خیلی کوتاه بود و یازده فایده مشورت را خودمان اضافه کردیم. در باب عقل آمدیم بخش‌های زیادی از روایت امام کاظم (ع) به هشام‌بن‌حکم را نوشتیم، البته سعی کردیم سیاق کار حفظ شود، لذا اگر کسی کتاب را بخواند، شاید بعید باشد که اگر متن عربی را ندیده باشد، متوجه شود کجا قلم من است و کجا قلم شهید اشرفی اصفهانی.

شما از قلم ایشان تبعیت کردید؟

بله، من سعی کردم که با نگاه ایشان ببینم و بنویسم. شخصیت پدر و مادر ایشان هم برای من خیلی زیبا بود، بیش‌تر به سبب آن علاقه‌ای که به ائمه معصومین (ع) داشته‌اند و معتقدم که شهید اشرفی اصفهانی در "شهید اشرفی اصفهانی شدنش" مدیون آن‌هاست، نه فقط در عالم‌شدنش که در آن هم البته مدیون آن دو بزرگوار است، ولی در این اوج - شهادت - به‌طور اخص مدیون آن‌هاست. دل‌بیش هم این است که ایشان که به این‌جا رسید، از آن حب محض به اهل بیت (ع) رسید و این حب محض هم چیزی است که پدر و مادر در شیره جان انسان ایجاد می‌کند. مادری که هر روز صبح زیارت عاشورا می‌خواند و دائماً وضو داشته است. پدری که عالم بوده و ارادت خاص به اهل



بکنند. من به این اعتقاد ندارم، ولی کاربرد در این است که من بتوانم به آن بزرگواران تاسی کنم.
حتی مولا علی (ع) پیش از این که معصوم و فخر عالم امکان باشد همه مزیتش به انسان بودن اوست.

بله و نمی‌شود از او نسخه‌برداری کرد. وقتی من یک عالمی را ببرم به یک سطحی که نمی‌شود از او نسخه‌برداری کرد، وقتی می‌گویم شهید اشرفی اصفهانی انسانی است که آزار یک گربه را نمی‌تواند تحمل کند و می‌گوید به مسجد نمی‌روم تا او را ببورید و من از او عذرخواهی کنم، خیلی حرف است یا یک انسانی است که راضی می‌شود سریع‌الرضاست و آدمی است که مهمان و پاسدار و خانواده پرورش یکی است. سر سفره‌اش همه یکی هستند آدمی است که اهل

تهجد، شب‌زنده‌داری و تقواست. یک شخصیتی با این عیار را من سعی نکرده‌ام به‌گونه‌ای ترسیم کنم که از خاکی بودن دور باشد، درحالی‌که او آسمانی بوده و ما هم او را آسمانی نشان داده‌ایم، اما زمینی ترسیمش کرده‌ایم. بله، من خودم آن‌چه از عرش ایشان درک کرده‌ام، بر سر سفره مردم برده‌ام و معتقدم که حیف است، این آثار باید منتشر شود، باید در خانه مردم حضور پیدا کند. ما سعی نکرده‌ایم از شهید اشرفی اصفهانی یک آدم عجیب بسازیم، ما کوشیده‌ایم شهید اشرفی اصفهانی را به‌عنوان یک مسلمان معتقد، سالم و ساده ترسیم کنیم. یک پیرمردی که ملاست، ملایبی که اصل، برایش تکلیف و تقوای الهی است. یک وقتی

به ذهنم آمد یک مطلبی راجع به ایشان بنویسم و قبل از هر چیز آمدم بر یک اسم متمرکز شدم. با خودم فکر کردم که در عصر حضرت امام خمینی (ره)، ما شباهت‌هایی را می‌بینیم با حضرت سیدالشهداء و اهل بیت (ع). یکی تنوع سربازان امام است، امام از سرباز گهواره‌ای تا پیرمرد دارد. من در وجود ایشان نمای از حبیب‌بن‌مظاهر را احساس کردم که می‌خواستیم بنویسیم که حبیب‌بن‌مظاهر انقلاب، حبیب انقلاب

و این حبیب انقلاب را ترسیم کنم. کسی که پیرمرد است، هشتاد سال سن دارد، وقتی که ساواک کرمانشاه به ایشان اعلام می‌کند اگر بیایی جانت پای خودت است، می‌گوید می‌آیم و مردم را هم می‌آورم. می‌گویند حکومت نظامی است، می‌گوید می‌آیم، مردم هم باید بیایند و خودش در صف اول راه‌پیمایی شرکت می‌کند؛ همین پیرمرد. این صلابت از کجا می‌آید؟ او درست همان آقای است که امام می‌گوید که شصت سال ایشان را می‌شناسم؛ در عرش و آزارش به موری نرسیده است. شب عملیات تشریف می‌برند به جبهه و دعای کمیل می‌خوانند برای بسیجی‌ها، آن‌ها هم گریه می‌کنند. به بسیجیان می‌گویند من نمی‌توانم پایه‌پای شما بشوم و همراه‌تان باشم، ولی این‌جا می‌مانم و در قرارگاه، زیر آتش توپ و خمپاره نظامی‌ها، می‌مانم. قرارگاه‌ها هدف دشمن قرار دارند، ولی آن‌جا می‌ماند و بسیار هم علاقه‌مند بوده‌اند به نیروهای انقلاب. روحیه حماسی ایشان را نگاه کنید، بعد لطافت ایشان را نگاه کنید، واقع مطلب این است که ما یک بازخوانی از شخصیت این بزرگوار باید انجام دهیم؛ تأثیری که گرفته‌اند و عظمت و نامی که این شخصیت‌ها دارند و این که نام شاه را هرگز آلوده به نان نکرده‌اند و این کار سختی است. ■



نیز به وضوح قابل ملاحظه است. یکی مجمع‌الشتات، دیگری برهان قرآن که به مباحث علوم قرآنی، مثل عدم تحریف نسخ و منسوخ، محکم و مشابه و نزول و حقیقت وحی، مراتب اعجاز قرآن پرداخته است.

در مدتی که هر دو اثر منتشر شده‌اند، آیا جای خودشان را در بین علما و فضلا باز کرده‌اند؟

ببینید، مجمع‌الشتات کتابی است که به درد فضلا می‌خورد، کسانی که بتوانند به ایجازش آن اطباب را خودشان اضافه بکنند، ولی برهان قرآن را دانشجویان قشر جوان، مخصوصاً کسانی که در علوم قرآنی تحقیق یا تحصیل می‌کنند و حتی کسانی که تدریس می‌کنند، می‌توانند استفاده کنند که باید چند نوبت دیگر هم چاپ شود. حیف است که این کتاب یک‌بار چاپ شود، باید حمایت کنند و این کتاب‌ها را به چاپ برسانند. "اخلاق" را هم من فکر می‌کنم که اگر در سطح جامعه انتشار پیدا کند، مقبول می‌افتد.

ببینید، راجع به علما وقتی کتاب می‌نویسیم، خیلی از آدم‌ها یک گرایشی دارند که آن‌ها را فرشته ببینند و کرامات خیلی خاص و عجیب و غریبی از آن‌ها نقل

بیت (ع) داشته و چند بار پیاده به پاپوس امام (رضاع) رفته است. بوده خوب، این‌ها نشان‌دهنده ارادت خاص به اهل بیت (ع) است. من آمدم و به آخر کتاب، چهل روایت اضافه کردم و این چهل روایت را در انتهای کتاب گذاشتم و ثواب این‌ها را هم هدیه کردم به پدر و مادر شهید بزرگوار و الحمدلله من فکر می‌کنم کتاب خوب و وزینی شده، ولی این کتاب یک‌بار بیش‌تر چاپ نشد، دلیل عمده‌اش هم این بود که ما امکانات مالی لازم برای چاپ کتاب را نداشتیم، لذا این کتاب در همان سطح ماند و دیگر منتشر نشد.

پیشنهاد نکردید که بنیاد شهید یا وزارت ارشاد این کتاب را چاپ کنند؟

خیر، البته پیشنهاد دادم به حاج آقای اشرفی که با بنیاد شهید هماهنگ کنند تا اثر چاپ شود و بنا بود حاج‌آقا اشرفی اقدام کنند که ایشان هم مشغله کاری زیادی دارند و ظاهراً فرصت نکرده‌اند این کار را انجام دهند.

مقداری هم درباره کتاب "برهان قرآن" شهید اشرفی اصفهانی صحبت کنید که به زبان فارسی است.

من در بعضی از تدریس‌های خودم از آن استفاده می‌کردم کتابی است که انتشارات اسوه چاپ کرده و مباحثی در مورد قرآن کریم در آن گنجانده شده است. بحث عدم تحریف نسخ، اعجاز و مواردی که در علوم قرآن کاربرد دارند، بحث نزول دفعی و تدریجی و مباحث دیگر قرآنی هم آمده و مباحث خیلی خوبی است. من خودم شخصاً در تدریس‌هایی که مرکز جهانی علوم اسلامی داشتم، از آن کتاب استفاده می‌کردم. در چند جلسه درسی هم که در مرکز تخصصی علوم حدیث قم داشتم، از مجمع‌الشتات بهره بردم.

در نگارش کتاب "اخلاق در دیدگاه شهید اشرفی اصفهانی" چند نثر شهید به کار شما آمد؟ چون باید آن یگانگی و وحدت سیاق را حفظ می‌کردید.

طبیعی بود که ما ابتدا باید متن‌ها را به فارسی برمی‌گرداندیم. شما وقتی می‌خواهید یک چیزی را ترجمه کنید، در واقع می‌خواهید لباسی را از تنش درآورید و لباس دیگری به آن بپوشانید. هم‌چنین قبل از این که لباس دیگری به او بپوشانید، معمولاً ممکن است از او بخواهید که چند لباس را تنش بکند. این کار را شهید در کتاب برهان قرآن قبلاً برای ما انجام داده بود. لذا در واقع سعی کردیم از نوع نثر ایشان تأثیر بگیریم؛ اما نه زیاد و دلپیش این بود که ما به‌دنبال یک نثر واقعاً امروزی می‌گشتیم و می‌خواستیم این نثر به محاوره نزدیک باشد.

حالا به‌نظرم می‌آید که در برهان قرآن دست برده باشند. من اطلاع دقیق ندارم که تدوین این اثر را خود شهید انجام داده است یا خیر، ولی ادبیتش بیش‌تر حال و هوای امروزی دارد. احتمالاً تصحیح شده، در تعلیقاتش هم معلوم است. شاید خیلی از تعلیقات از خود شهید نباشد، اما به‌رحال آن‌چه به‌نظرم می‌رسد این است که برای شناخت شهدا باید به عمق تفکرشان رسید، مخصوصاً شهیدی در عیار ایشان و آن عمق، هم ادب ایشان، هم ارادت و اعتقاد ایشان و پآوری که به حضرت معصومین (ع) داشته‌اند کاملاً قابل ملاحظه است. ردپای همه این بحث‌ها در آثار شهید

مجمع‌الشتات کتابی است که به درد فضلا می‌خورد، کسانی که بتوانند به ایجازش آن اطباب را خودشان اضافه بکنند، ولی برهان قرآن را دانشجویان قشر جوان، مخصوصاً کسانی که در علوم قرآنی تحقیق یا تحصیل می‌کنند و حتی کسانی که تدریس می‌کنند، می‌توانند استفاده کنند.